

# نسخه خوانی (۲۹)

۵۱-۷۷

**چکیده:** نویسنده در نوشتار حاضر در قالب بیست و نهمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:

یا که اندر عبارت ترکی / بش یوز آلتون دو بیست دینار است!

اعتنای حاکمان خراسان دوره قاجار به تاریخ بیهقی

یادداشتی از یک جرجانی در باره اورنگ زیب و اورنگ آباد در سال  
۱۵۵۴

پزشکی سنتی حیوانی: خواص پزشکی اجزاء بدن شیر

زندگینامه خودنوشت استاد محمود شهابی خراسانی

تواریخ زندگی شیخ ابراهیم زنجانی

گواهی فقیر بودن یک شخص و درخواست کمک از مومنان برای او

تجربه همکاری و همراهی روحانیت با فتحعلی شاه قاجار

**کلیدواژه:** نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون

## Reading Manuscripts (29)

Rasul Jafarian

**Abstract:** In the present article, the author has examined the text of several manuscripts as the twenty-ninth section of the series entitled Reading Manuscripts. These texts are as follows:

In the Turkish phrase / Bash Yuz Alton is two hundred dinars!

The attention of the rulers of Khorasan during the Qajar period to the history of Bayhaqi  
A note from a Jorjani about Aurangzeb and Aurangabad in 1054

Traditional Veterinary: medical properties of the lions' organs.

Autobiography of Professor Mahmoud Shahabi Khorasani

Chronicles of the life of Sheikh Ibrahim Zan-jani

A testimony for a person's poverty and asking the believers to help him

The experience of cooperation and association of the clergy with Fath Ali Shah Qajar

**Keywords:** Reading Manuscripts, Manuscripts, Reading Texts

## قراءات في المخطوطات (٢٩)

رسول جعفریان

الخلاصة: يقدم الكاتب في مقاله الحالي - الذي يمثل الحلقة التاسعة والعشرون من سلسلة مقالاته عن المخطوطات - نصوص عدد من النسخ مع ملاحظاته النقدية عليها. والنصوص هي:

- ١ - يا في العبارة التركيبية / بش يوز آلتون دويست دينار است!
  - ٢ - اهتمام حكام خراسان في العهد القاجاري بتاريخ البيهقي.
  - ٣ - ملاحظات من أحد الجرجانيين حو أورنگ زيب وأورنگ آباد في سنة ١٠٥٤.
  - ٤ - الطب الشعبي الحيواني: الخواص الطبية لأجزاء بدن الأسد.
  - ٥ - السيرة الذاتية للأستاذ محمود شاهابي خراساني.
  - ٦ - تواريخ حياة الشيخ إبراهيم الزنجاني.
  - ٧ - وثيقة تأييد فقر أحد الأشخاص ودعوة المؤمنين لمساعدته.
  - ٨ - تجربة تعاون وتأييد رجال الدين مع فتح علي شاه قاجار.
- المفردات الأساسية: مطالعة المخطوطات، المخطوطة، قراءة النصوص.

## یا که اندر عبارت ترکی / بش یوز آلتون دویست دینار است!

در یک یادداشت پشت نسخه‌ای آمده است:

در ماه ذی قعدة ۱۲۹۹ جناب مستطاب سیدالفقهاء و المجتهدین حاجی سیدمصطفی به عزم دیدن در بنده منزل تشریف آوردند. پس از صحبت‌های متفرقه، دو خروار شالی به رسم التفات و تکلف به مباشر سلطان داده، در وجه راقم برات فرمودند. مباشر یک بار از چهار بار را داد، باقی را نداد. واقعه را به این طرز به سمت جناب معظم‌الیه رسانیدم، در مکتوبی که به ایشان نوشته بودم و آن این است:

عرض می‌شود که رودکی! که از جمله شعرای ترکستان و ندیم سلطان بایقرا ابن عمر شیخ بن صاحبقران بوده، چون شاهزاده در بلخ جلوس کرد، پانصد دینار به انعام وی قرار داد. پروانچی یعنی میرزا، دویست دینار ثبت نمود، مولینا این قطعه را گفته، نزد شاهزاده فرستاد:

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| شاه دشمن‌گداز دوست نواز       | آن جهانگیر کو جهاندار است    |
| بش یوز آلتون به من نمود انعام | لطف سلطان به بنده بسیار است  |
| سپرد از حمل غایب است اکنون    | در براتم دو صد پدیدار است    |
| یا که بنده غلط شنیدستم        | یا که پروانچی غلط کار است    |
| یا که اندر عبارت ترکی         | بش یوز آلتون دویست دینار است |

شاهزاده بعد از مطالعه خندید و گفت: بش یوز آلتون هزار دینار است و فرمود هزار دینار به او دادند.

حالا مضمونی شبیه این مضمون نظر حقیر آمده و آن این است:

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| قبض فرمود سیدالفقهاء         | به مباشر که مرد دیندار است    |
| قبض او را که بنده خود خواندم | نظرم هست کان دو خروار است     |
| نرسیده به غیر یک باری        | این مباشر مگر ز اشرار است     |
| یا که آقا نوشته بود غلط      | یا که خواننده خود غلط کار است |
| یا که اندر عبارت عجمی        | هر دو خروار قبض یک بار است!   |

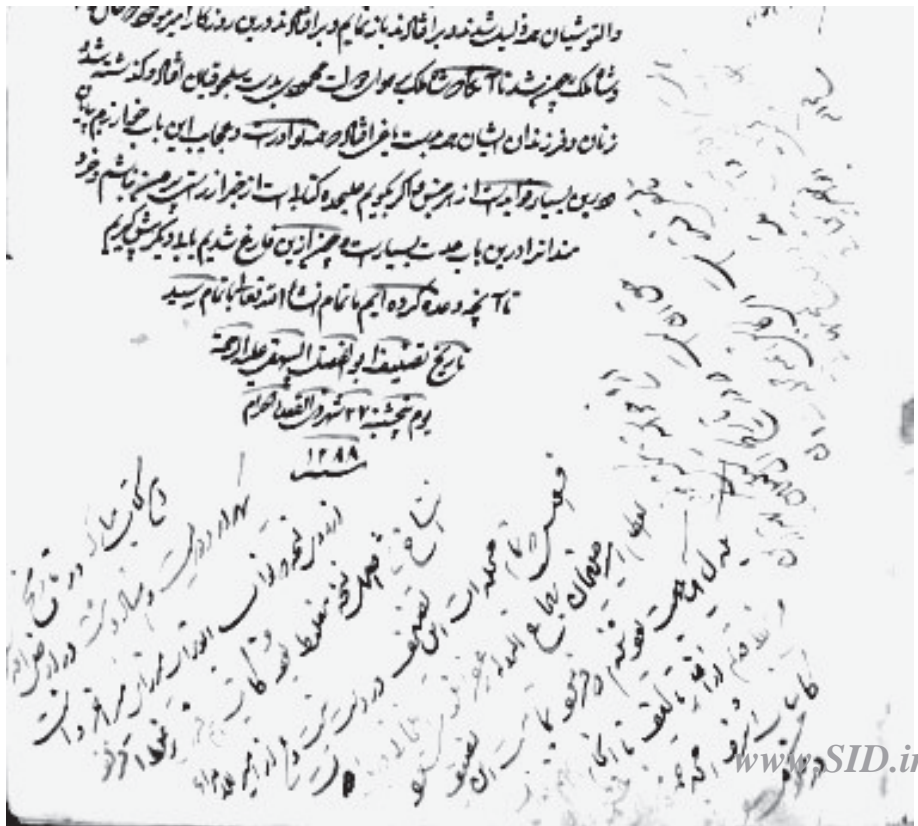
آقا پس از مطالعه به جز مرحبا و احسنت چیزی نفرمود. جای آن داشت که یک بار را پس بگیرند. اگر می‌فرمود پس می‌دادم.



## اعتنای حاکمان خراسان دوره قاجار به تاریخ بیهقی

یادداشت زیر در انتهای نسخه‌ای از تاریخ بیهقی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ش ۷۶۷۲) آمده است. این یادداشت از سال ۱۲۸۸ق نشان از توجه حاکمان وقت خراسان به این تاریخ بسیار ارجمند است. حیف که این کتاب ناقص به دست ما رسیده، اما همین مقدار نشان دهنده بلوغ علمی دانشمندان بزرگ ما از جمله بیهقی است که تاریخی با این بلندای رتبت برای ما به یادگار گذاشته است. این یادداشت علاقه مندی، استنساخ و نیز اخلاقیات حاکم بر کتاب را در آن برهه تاریخی نشان می‌دهد.

این کتاب مبارک در تاریخ یک هزار و دو بیست و هشتاد و هشت در عرض اقدس از روی نسخه‌ای که نواب ابوتراب میرزای میرآخور داشت، استنساخ شد. اصل نسخه مغلوط بود. کاتب هم قدری غلط افزوده. افسوس که تمام مجلدات این تصنیف در دست نیست و من از امیرالامرا العظام امیرحسینخان شجاع‌الدوله زعفرانلوی ایلخانی که با من دوست یک‌دل یک‌جهت بود، شنیدم که فرمود: تمامت این تصنیف، من به خط قدیم از آغاز تا انجام داشتم. نواب کامیاب اشرف امجد حمزه میرزای حشمت‌الدوله در حکومت خراسان از من خواسته، پیشکش نمودم. حق آن است که در تاریخ آل سبکتکین بهتر از این تألیفی نشده است. ای کاش همه مجلدات آن بدست می‌افتاد و استنساخ می‌شد و این گنج نهانی آشکار می‌گشت. ابوالنصر شیبانی فتح‌الله.



## یادداشت دوم

در هزار و سیصد و یک هجری بدارالخلافة تهران از حسن ابن علی صنیع الدوله وزیر انطباعات شنیدم که من تمامت این نسخه را که شجاع الدوله گفته است، در نزد یکی از پسران حشمت الدوله شنیدم که هست و خواستم و او از دادن و استنساخ آن مضایقت نمود.

## یادداشتی از یک جرجانی درباره اورنگ زیب و اورنگ آباد در سال ۱۰۵۴

یادداشت زیر چنان که از محتوایش آشکار است، در پایان کتابت نسخه ای است شامل چهار کتاب: مفتاح الفلاح، عدة الداعی، مکارم الاخلاق و اعتقادات صدوق. در وقتی که شاهزاده عالم و عالمیان سلطان اورنگ زیب بهادر فقیری اختیار کرده بود و بنده حقیر در بهترین بلاد دکن، یعنی اورنگ آباد تعینات مرزایی میرزا محمد که دیوان صاحب ما بود شده؛ چون خبر فقیر شدن صاحب رسید، پریشانی بسیار روی داد و بنده توکلت علی الله و لاجول و لاقوة الا بالله بر زبان جاری ساخت و بتوفیق الله شروع در کتابت کرد از غره رجب المرجب تا سلخ شهر رمضان المبارک کتابت مفتاح الفلاح و عدة الداعی و مکارم الاخلاق و اعتقادات ابن بابویه اتفاق افتاد. امید از کرم الهی آن که توفیق مقابله و مطالعه میسر شود بمحمد و اله.

گر بهم برزده بنی خط من عیب مکن که مرا گردش ایام بهم برزده است

تاریخ اتمام کتابت این است:

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب فی يوم الأربعاء سلخ شهر رمضان المبارک سنه اربع و خمسين و الف ۱۰۵۴ علی يد عبدالضعیف الجانی محمد شریف ابن مولا جنابی الجرجانی. حرم یده علی النار.

## پزشکی سنتی حیوانی: خواص پزشکی اجزاء بدن شیر

یکی از انواع پزشکی های سنتی، پزشکی حیوانی است، نوعی از پزشکی است که تمرکز آن روی مصرف اجزای حیوانات برای درمان بیماری هاست. در اینجا بحث عطاری و علوفه جات و گیاهان نیست، بلکه بحث از این است که پوست و موی و گوشت و فضله و ... یک حیوان در درمان چه نوع بیماری به کار می آید. در این زمینه کتاب های زیادی وجود دارد. شاید اصل آنها از جای دیگری آمده باشد، اما در تمدن مسلمانی هم به آن توجه می شده است. یکی از معروف ترین آنها کتاب حیاة الحیوان دمیری است که دایرة المعارفی از شناخت حیوانات و از جمله خواص اجزای آنهاست. خلاصه ترجمه ای از این اثر در زمان صفوی به فارسی درآمد.

در اینجا نمونه‌ای از آموزه‌های آن را درباره کاربرد استفاده از اجزای «شیر»، یعنی همان سلطان جنگل از نسخه‌ای با عنوان خواص حیوان که ترجمه گونه‌ای از حیاظ حیوان است، تقدیم و نقل می‌کنم.

نویسنده در همان آغاز کتاب درباره «اسد» گوید:

به فارسی شیر و به ترکی اصلان نامند. موضع او اکثر، بیشه‌ها بود و از غلبه حرارتی که دارد، دایم محموم است. گوشت او حرام بود. از استماع صوت او نهنگ بمیرد و هر کس پیه او را به جمیع بدن طلا نماید، سباع از وی گریزان شود.

اگر پوست او را به شرطی که موی داشته باشد، بر کودک بندند تا حد بلوغ او را از صرع نکه دارد. اکل زهره او حل معقود نماید به تخصص که قمر زاید النور بود. در هر موضعی که از موی او بسوزانند، سباع از وی گریزان شوند. گوشت وی عالج فالج بود و اگر قطعه‌ای از پوست او در صندوقی گذارند، البسه و امتعه را از ضرر سوسه و آرضه ایمن دارد. نشستن بر پوست او دفع بواسیر و نقرس نماید. هر که پیه پیشانی او را بر روغن گل مخلوط ساخته بر روی مالد، مهابت او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود. اکتحال زهره او تحدید بصر نماید. دندان او را اگر کسی با خود دارد، حيله هیچ محیّلی بدو اثر نکند و به شب از آتش گریزان شود.



## زندگینامه خودنوشت استاد محمود شهابی خراسانی

در شب یکشنبه غره جمادی الاولی از سال ۱۳۲۱ هجری قمری در شهر تربت حیدری تولد یافته، آباء و نیاکان او تا چند پشت همه از عیون اهل علم و اجتهاد و کم و بیش دارای آثار نفیس علمی بوده‌اند.

مقدمات علوم ادب و منطق و مقداری از فقه و اصول را در همان جا تحصیل و پس از آن برای تکمیل به مشهد که در آن اوقات بهترین مرکز تحصیل علوم دینی و معارف شرقی می‌بود، مشرف گشته و در آنجا از محضر استادان می‌بُز و مشغول در هر فن استفاده برده است.

مرحوم ادیب نیشابوری از استادان علوم ادب و سید بزرگوار مرحوم آقابزرگ، حکیم وارسته مشهور از استادان فلسفه و محقق نحری مرحوم آیت‌الله زاده خراسانی (میرزا محمد فرزند مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کتاب کفایة الاصول) از استادان فقه و اصول او بشمارند.

در سال ۱۳۰۵ شمسی (۱۳۴۵ قمری) به اصفهان رفته و چند سال در محضر علمی فحول دانشمندان آنجا مانند مرحوم خاتون‌آبادی (حاج میر محمد صادق) و مرحوم آخوند فشارکی (ملا محمد حسین) بار دیگر یک دوره خارج فقه و اصول را استفاده کرده است.

در سال ۱۳۰۹ شمسی (۱۳۴۹ قمری) چند ماه در قم اقامت داشته است. بیشتر اوقاتش در آنجا به تدریس فلسفه و فقه و اصول مصروف می‌بوده است. گاهی نیز به محضر درس مرحوم حائری یزدی حضور می‌یافته است.

به طور خلاصه در سن بیست و پنج سالگی بیشتر از استادان و مراجع تقلید به اجتهاد او در علم فقه و اصول تصدیق داشته و به اصطلاح «اجازه اجتهاد» به او داده‌اند و بیشتر کتب فلسفی و فقه و اصول را بارها تدریس کرده و عده زیادی از طالبان علوم دینی و معارف شرقی چه در خراسان و چه در اصفهان و چه در قم و چه در جاهای دیگر از مجلس درس او بهره‌مند شده‌اند.

از سال ۱۳۱۰ شمسی (۱۳۵۰ قمری) که مدرسه مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار به وزارت فرهنگ واگذار گردید و در آغاز به نام مدرسه عالی سپهسالار و از آن پس به موجب قانون تأسیس دانشگاه، به نام دانشکده معقول و منقول خوانده شد، در آن مدرسه به تدریس مشغول شد. از سال ۱۳۱۹ تصدی کرسی اصول و قواعد فقه که از مواد تدریسی سال سوم قضایی دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی می‌باشد، به عهده او موکول گردید و در عین حال غالب اوقات برای اهل علم و طلاب علوم قدیمه به طور آزاد نیز فلسفه و فقه و اصول تدریس می‌کند.

از آثار او چند کتاب زیر یاد می‌شود:

۱. رهبر خرد: این کتاب در سه قسمت (منطقیات، طبیعیات و الهیات) مشتمل می‌باشد. قسمت



منطقیات آن در سال ۱۳۱۳ به چاپ رسیده است.

۲. خردسنج: این کتاب هم مشتمل بر همان سه قسمت می باشد و به زبان پارسی سره نگارش یافته است. منطقیات آن تقریباً در ۱۴ سال پیش تمام شده، لیکن به چاپ نرسیده است.

۳. الظل الممدود فی امهات مباحث الوجود: این کتاب چنان که از نامش مستفاد است، به زبان عربی و درباره یکی از مهم ترین مباحث فلسفه اعلی می باشد.

۴. مسرح الفواد: این کتاب نیز عربی و در شرح حال میرداماد و عقاید خاصه فلسفی و فقهی او می باشد.

۵. اجراء الفلک فی تفسیر سوره الملک: این کتاب که عربی و به اسلوب ذوق عرفانی در تفسیر سوره مبارکه ملک نوشته شده است.

۶. رساله در وجود: این کتاب به زبان پارسی نوشته، اول به موجب قانون تأسیس دانشگاه به عنوان رساله دکتری نوشته شده و به تصویب رسیده است.

۷. منطق: چنان که از نامش معلوم است در فن منطق می باشد. کتابی است از رهبر خردمند مختصرتر و در سال ۱۳۱۷ چاپ شده است.

۸. ترجمه کتاب محمد (ص) المثل الکامل که چند سال پیش به چاپ رسیده و به نام عظمت محمد (ص) اشتهار یافته است.

۹. تقریرات اصول: چاپ شده است.

۱۰. قواعد فقه: در دست طبع است.

۱۱. تفسیر ایمان: این کتاب ضمیمه مجله ایمان (که چندی است به قلم نگارنده آن را تأسیس کرده و هشت شماره اش تا کنون انتشار یافته است) می باشد که به تدریج در هر شماره آن قسمتی چاپ می شود.

۱۲. تاریخ ادوار فقه: این کتاب برای تدریس در دانشکده معقول و منقول تهیه شده و از آغاز افتتاح آنجا (۱۱-۱۳۱۲) در آن دانشکده تدریس شده است.

در خاتمه یادآور می شود آثار دیگر نیز خطی یا چاپ شده از اینجانب هست، از قبیل مقدمه روانشناسی شیخ الرئیس پورسینا و مقدمه کتاب نهاییه المطلوب منسوب به وی و ترجمه مبدأ و معاد او و ترجمه الهیة و الاسلام و ترجمه فاروق یکم و رساله بیم و امید و غیر اینها که نام بردن آنها را در این نامه زائد می داند و به آنچه برشمرده است، اکتفا می کند.

محمد باقر خراسانی

در کتب مشتمل بر علم ادب و ادب و ادب و ادب از سال ۱۳۲۱

در شریعت صدری توفیق یافته. آباء و نوایان  
 ادب و صنعت همه از علوم امر علم و اجتهاد و کم و بیش دارای آنان رفیقان بهر آنکه  
 تقدمات علوم ادب و منطق و منطق و منطق از فقه و اصول و ادب و ادب و ادب و ادب  
 و در آن زمان بهای نظیر بهی که در آن اوقات به این مرکز تکمیل علوم دینی و سایر شرفی  
 میبود شرف گشته و در آنجا از مشهورات دان بهر آنکه مشهورترین آنها بهر آنکه  
 مرحوم ادیب بنیاد بر ازات دان علوم ادب و ادب و ادب و ادب و ادب و ادب و ادب  
 محمد بزرگ حکیم و ارسته مشهور ازات دان فلسفه و منطق و سخن و سخن و سخن و سخن  
 آیت الله شانه خراسانی (فایز محمد فرزند مرحوم آخوند محمد کاکاظم فراخ صاحب  
 کتاب کفایه ادریس) ازات دان فقه و اصول او بسیار است.

در سال ۱۳۰۵ هجری (۱۳۴۸ قمری) به صفای فقه و حدیث و حدیث  
 در حضور علمای کمال دانشخانه ۱۵ آنها مانند مرحوم خاقان آباد (صاحب شرح صحیحین)  
 و مرحوم آخوند فاضل (که حدیث صحیحین) بار دیگر یک دوره خارج فقه و اصول از آنجا  
 در سال ۱۳۰۹ هجری (۱۳۴۹ قمری) چند ماه در قم اقامت داشتند  
 بیشتر اوقات در آنجا به تدریس فلسفه و فقه و اصول مصروف میبودند.  
 بهر در مرحوم با تدریس تدریس حاضر میمانند است.

بطور خلاصه: در سن ۱۳۰۵ هجری بمشیت ازات دان و ادب و ادب  
 با جتهاد او در علم فقه و اصول تصدیق داشته و با اصطلاح «اجانته جتهاد»  
 با دو اسم آن همیشه کتب فلسفی و فقه و اصول را بارها تدریس کرده و  
 زیاد از طالبان علوم دینی و سایر شرفی میبود در خراسان و بعد در آنجا  
 و بعد در قم و بعد در جاهای دیگر از مجرب و در او بهره نماند.

## تواریخ زندگی شیخ ابراهیم زنجانی

اغلب شیخ ابراهیم زنجانی (۱۳۱۳م) را به نقشش در محکمه شیخ شهید فضل الله نوری می شناسیم. طی سال های پس از انقلاب، بخشی از خاطرات وی منتشر شد و کتابی هم مرحوم ابوالحسنی درباره او نوشت. قرار بود [اگر درست شنیده باشم] آقای شهبازی هم مجموعه ای درباره وی منتشر کند که اگر هم منتشر شده، بنده ندیده ام. شماری از دست نوشته های او شامل تألیف، ترجمه، شرح حال، خاطرات و یادداشت ها در مجلس هست. در پشت یکی از اینها تواریخ زندگی وی، بیشتر شامل تاریخ ولادت و وفات بستگان و فرزندانش آمده است. البته اشاره به وکالتش در دوره اول مجلس شورای ملی از زنجان و آمدنش به تهران هم در یکی از اینها هست. به نظر می رسد بعدها این تواریخ در پشت این نسخه جمع شده، نه اینکه به ترتیب زمانی نوشته می شده است. تاریخ وفات ابوبین، نام و تولد فرزندان وی، یادی از دو زوجه او [یکی وفات کرده و ماده تاریخی هم برای او گفته که اینجا آمده]، وفات خالویش و تاریخ درگذشت دو تن دیگر که معلوم نیست چه نسبتی دارند، در این تواریخ دیده می شود. دو فرزند آخرش را سیاوش و پرویز نام گذاری کرده که قدری متفاوت است. وی به جز چهار دوره مجلس، وظایفی که در عدلیه داشت، سال ها مدیر مدرسه ثروت در تهران و زمانی هم رئیس اوقاف بود. بنا بر گزارش ها عضو لژ بیداری نیز بوده است. یادداشت کردن این تاریخ ها فی حد نفسه از نظر تاریخی جالب است. به خصوص مانند موارد مشابه، مرگ و میر عجیب و غریب را در میان کودکان در آن دوره نشان می دهد. این اطلاعات از نسخه شماره ۱۶۸۷۶ مجلس گرفته شده است:

وفات مرحوم مغفور ابوی محمد هادی بیست و هفتم ذی قعدة ۱۲۸۸

وقافت مرحومه مغفوره والده فی شهر ربیع الآخر سنه ۱۲۸۹

وقوف زفاف لیلة الجمعة هفدهم شهر جمادی الاولى ۱۲۹۶

مشرف شدن عتبات عالیات ... [عدد محو شده] ذی القعدة الحرام ۱۲۹۷

اشتغال به تحصیل در هیدج دویم شوال المکرم ۱۲۹۲

ورود عیال به عتبات برای زیارت عاشورا سنه ۱۳۰۱ که طفلش محمد هادی نام در آغوش بود و در نجف اشرف بعد از پنجاه روز از روود وفات کرده، سال آینده روز عاشورا سنه ۱۳۰۲ حسین متولد گردیده، در مراجعت لیلة مولود النبی سنه ۱۳۰۴ در سلطانیه وفات کرد.

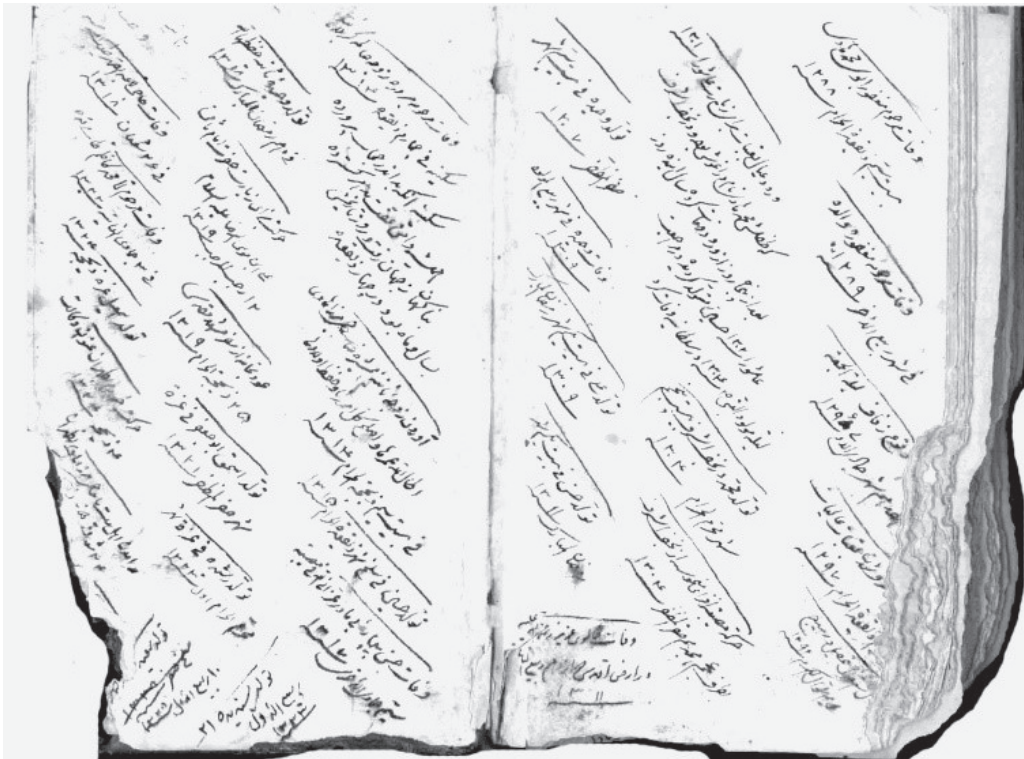
حرکت مصیبت افزای منحوسیه از نجف اشرف به طرف عجم هجدهم صفر المظفر سنه ۱۳۰۴

تولد وحیده در بیست و سیم شهر صفر المظفر سنه ۱۳۰۷

وفات وحیده فی شهر ربیع المولود سنه ۱۳۰۹

تولد علی فی بیست و یکم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۰۹

تولد حسن فی بیست و یک شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۱۱



وفات خالوی عزیز رحمت الله علیه در ارض اقدس دوازدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۱۱

وفات مرحومه میروره زوجه صالحه کربلاییه سکینه فی چهارم ذی قعدة سنه ۱۳۱۴

سکینه آن که بد اندر حجاب پرورده همیشه دامن عفت به دهر گسترده

بناگهان ز جهان رفت و روز تاریخش بسال و ماه بود در چهار ذی قعدة

آوردن زوجه ثانیه، همشیره جناب حاجی میرزا هادی اطال الله عمرها و اصلح کل امورنا و حفظ اولادها

فی بیست و سیم ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۱۴

وفات حسن بیچاره بی مادر عزانی الله فی مصیبه سیم جمادی الاخری سنه ۱۳۱۷

تولد وحیده ثانیه حفظها الله فی دهم رمضان المبارک سنه ۱۳۱۸

حرکت برای زیارت امام ثامن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) ۱۲ رجب المرجب ۱۳۱۹

عود به خانه از سفر مشهد مقدس ۲۵ ذی حجة الحرام سنه ۱۳۱۹

تولد اسحاق ابوجعفر فی غرة شهر صف المظفر سنه ۱۳۲۱

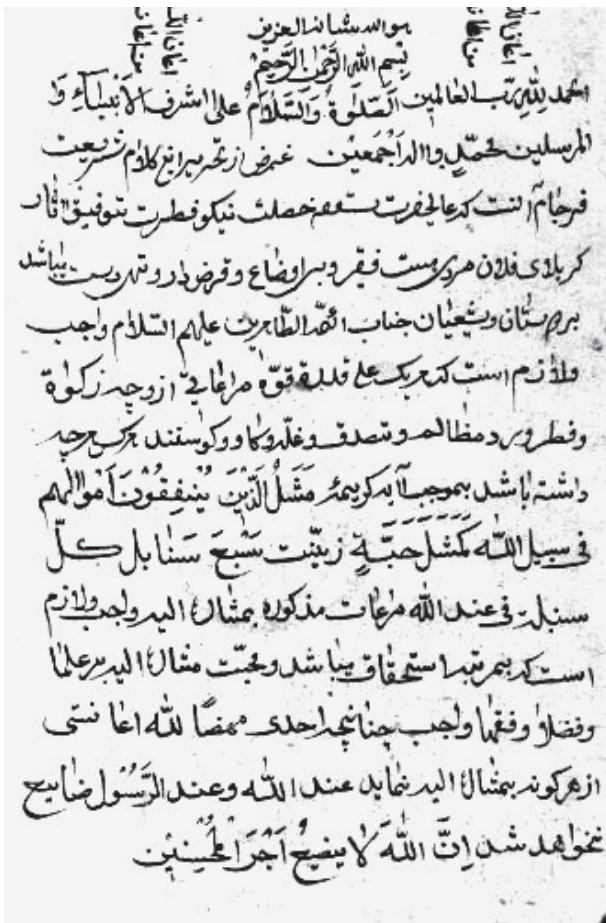
تولد رشیده فی غرة شهر محرم الحرام اول سنه ۱۳۲۳

وفات حاجی آقا عبدالصمد طیب الله رمسه فی ۲۶ شهر شعبان سنه ۱۳۱۸

وفات مرحوم آقا محمد کاظم طاب مرقده فی ۳ جمادی الثانیه سنه ۱۳۲۲

- تولد اسماعیل غرة ذی حجه سنه ۱۳۲۴
- حرکت خودم به طهران عنوان وکالت ۴ ذی حجه سنه ۱۳۲۴
- آمدن اهل بیت با حاجی میرزاهادی به طهران ۲۴ شعبان سنه ۱۳۲۵
- تولد سعید ۱۰ ربیع الاول سنه ۱۳۲۸
- تولد پسندیده ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۳۳
- تولد ستوده دهم ربیع الاول سنه ۱۳۳۶
- وفات ستوده دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۳۴۴
- تولد سیاوش غره ذی حجة الحرام سنه ۱۳۴۲
- تولد پرویز جمادی الاولی سنه ۱۳۴۴

## گواهی فقیربودن یک شخص و درخواست کمک از مؤمنان برای او



متن زیر گواهی یک عالم برای شخص فقیری است که در آن آمده که وی نیازمند بوده و از هر طریقی که می توانند به او کمک کنند. این سند در صفحه آخر نسخه ۱۶۹۰۳ مجلس آمده است و البته قدری اشکالات املائی هم دارد.

الحمد لله رب العالمین، الصلاة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین، محمد و آله اجمعین.

غرض از تحریر این کلام شریعت فرجام آن است که عالی حضرت شفقت خصلت، نیکو فطرت، توفیق آثار کربلایی فلان مردی هست فقیر و بی اوضاع و قرض دار و تهی دست می باشد. بر دوستان و شیعیان جناب ائمه طاهرین (علیهم السلام) واجب و لازم است که هر یک علی قدر قوت مراعاتی از او [بنمایند]، چه زکات فطر[ه] و رد مظالم و تصدق و غله و گاو و گوسفند، هر کس هر چه داشته باشد، به موجب آیه کریمه: «مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله مکمل حبه انبتت سبع سنابل کل سنبله [مأة حبة] فی عند الله!» مراعات مذکوره بمشارالیه واجب و لازم است که به مرتبه استحقاق می باشد

و محبت مشارالیه بر علما و فضلا و فقها واجب. چنانچه احدی محضاً لله اعانتی از هر گونه به مشارالیه بنماید، عندالله و عندالرسول ضایع نخواهد شد. ان الله لایضیع اجر المحسنین.

## کتیبه‌ای ارزشمند درباره شرایط اقامت طلاب در مدرسه مریم بیگم اصفهان از سال ۱۱۱۶

هو المعزّ و جلّت عظمته

از جمله شروط سکناى مدرسه مزبوره آن است که باید که زوجه یا خانه یا پدر صاحب خانه یا مادر صاحب خانه در شهر اصفهان دور حوالی شهر تا چهار فرسخ شرعی نداشته باشد.

و هر گاه یکی از آنچه مذکور شده، یعنی زوجه یا خانه یا پدر صاحب خانه یا مادر صاحب خانه در چهار فرسخی شهر یا زیاده بر چهار فرسخی داشته باشد، باید که ماهی زیاده بر دو شب در آنجا نماند. می خواهد که آن دو شب را پی در پی بماند، می خواهد متفرق.

و هر گاه میسر و مقدورش نشود که بشرايط مذکوره عمل نماید، باید که در این مدرسه سکنا ننماید.

و تظلم نکند که مرا منع می کنند از رفتن به خانه خود یا به خانه پدر یا مادر یا زوجه خود؛ چه کسی مانع از رفتن نشده، بلکه منع کردیم او را از ساکن شدن در مکانهای غیر بناحق. چه این مدرسه محل و مکان او نیست، بلکه محل و مکان سکناى آن جماعتی اند که وفاکردن به جمیع شرایط مذکوره، میسر و مقدور ایشان باشد و هیچ دقیقه از دقایق از ایشان تخلف نکند.

و تظلم کردن این قسم شخص، مانند تظلم کردن شخصی باشد که

بگوید: نمی گذارند که خانه مردم را غصب کنم و ساکن شوم در آن! پس این قسم شخص خودش ظالم خواهد بود به صورت مظلوم که می خواهد که حق و مال و محل سکنا و مأوای موقوف علیهم را بناحق غصب کند و ساکن شود و تظلم هم می کند.



## پانزده خوابی که ملافرج الله دیده است

نسخه‌ای به شماره ۱۶۸۹۲ با عنوان شعرة ذوالفقار و رسائلی دیگر در مجلس هست که در صفحات آغازین آن، شخصی که لابد مالک نسخه بوده، تعدادی از خواب‌های خود را نوشته است. از این یادداشت‌ها چنین برمی‌آید که نامش ملافرج الله و روضه خوان بوده است. یک بار هم ملافرج الله بن حسنیه بانو خود را نامیده است. بیشتر تاریخ این خواب‌ها سال‌های ۱۲۳۷، ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ است، اما در یک مورد، ۱۲۱۶ [ظاهراً] و موردی هم ۱۲۴۲ ق است. محتوای آنها جنبه مذهبی و بیشتر تأکید بر اشاراتی دارد که به او یا دیگری گفته می‌شود که عمر طولانی خواهد کرد یا حتی تعداد سال‌های باقی مانده عمر او را بیان می‌کند. در موارد دیگر هم عنایاتی به او شده، اما تقریباً هیچ کدام بد نیستند. وی در بیشتر این خواب‌ها پیغمبر، امام علی، امام حسین و در برخی دیگر «شخصی» را به خواب دیده است که این نکات را به او می‌گوید. یک بار هم مطالبی روی چوبی به عربی و فارسی و ترکی نوشته شده بوده است. در برخی از موارد این خواب‌ها کلماتی محو شده و ناخواناست و یک مورد هم تقریباً اکثر آن محو شده است. مواردی هم هست که با تردید خواننده و علامت تعجب گذاشته‌ام. یک بار از شهر میاندوآب یاد شده که روشن نیست همان شهر زندگی می‌کرده یا جایی در نزدیکی آن. در هر حال حتماً در آنجا رفت و آمد داشته است. یک بار هم از روستای قره کلیک که منبر می‌رفته یاد شده است. می‌دانیم که در ادبیات آن دوره خواب دیدن را با تعبیر «در واقعه دیدم» بیان می‌کنند. عمده نگرانی‌ها مرگ، بحث طول عمر، سلامتی و خوف از آمدن مرض و عاقبت بخیری است.

\*\*\*

شوریده‌ای به من گفت که ملافرج بعد از یک سال می‌آید و آن شب، شب هفدهم شهر جمادی الاخر بود. نیز همان شب تعبیر کردند که یکسال شش ماه است. والله اعلم و رسوله، کان ذالک فی ۱۷ شهر جمادی الاخر ۱۲۳۸.

[... یک مورد خواب که تقریباً محو شده ...] و کان ذلک فی ۲۵ شهر شعبان ۱۲۴۲

در شب بیست و دوم جمادی الاخر در واقعه دیدم که شخص امینی از زبان جناب علی (علیه السلام) به من گفت که علی (علیه السلام) فرمود که دو دفعه احوال وی را، یعنی ملافرج الله را به من عرضه داشتند و در دفعه سوم فانا نفتح لک بابک. این کلام در بار آن، کان کرم صاحب ذوالفقار است، سنه ۱۲۳۸.

در ایام طفولیت، یعنی در اول جوانی به وجه «یا رسول الله» را فکر کردم. شبی در واقعه دیدم که در قصبه میانداب هستم و جناب محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) در آنجاست. ناگاه دیدم سیدی یک براتی به من آورده بداد. من پرسیدم که این چه چیز است؟ گفت: این برات جمیع مطلب‌های توست که حضرت کرم فرمود. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

شب بیست و یکم ربیع الاول بود. در وقت طلوع صبح گوینده‌ای در واقعه به من گفت که نوزده روز به معرفت [معرفی؟] تو مانده است و کان ذلک فی ۲۱ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۱۶.

و در روز سیزدهم شوال المکرم بعد از تعقیبات نماز صبح به خواب رفتم. در عالم رؤیا دیدم که جناب خاتم انبیا به من التفات نموده فرمود که تو در دنیا کام ندیده‌ای. بسیار عمر می‌کنی، بسیار عمر می‌کنی.

بعد از آن هاتفی به من تعبیر کرده در اثنای آن حال، یعنی در آن واقعه فرمود که تعبیر «بسیار عمر می‌کنی» سی سال است و سه سی سال را جمع می‌کنی نودسال می‌شود و در آن حال از عمر حقیر سی سال گذشته بود البته و کان ذالک فی هذه السنه ۱۲۳۷. جناب باری هم را عمر طبیعی کرامت فرماید. بمحمد و آل محمد اللهم صل علی محمد و آل محمد و العن اعداء محمد و آل محمد.

و نیز در شب شنبه که شب بیست و نهم ربیع الاول بود، در خواب دیدم که به شخصی نقل می‌کنم که جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مرا فرمود که عمر تو طویل است و کامرانی می‌کنی و مرضی و آزاری بر بدن تو نرسد. اللهم صل علی محمد و آل محمد و تفضل علینا بمحمد و آله الطاهرین. فی ۲۹ ربیع الاول سنه ۱۲۳۸.

ظاهراً در شب یازدهم ربیع الاول سنه ۱۲۳۷ در عالم رؤیا شخصی به من گفت که از من دیوانه درست خبر! [!] که از عمر تو نه سال باقی مانده است. بعد از آن هاتفی گفت که هر سال آن نه سال، ده سال است و در آن حال از عمر حقیر سی سال یا چیزی زیاده گذشته بود. والله اعلم بالصواب.

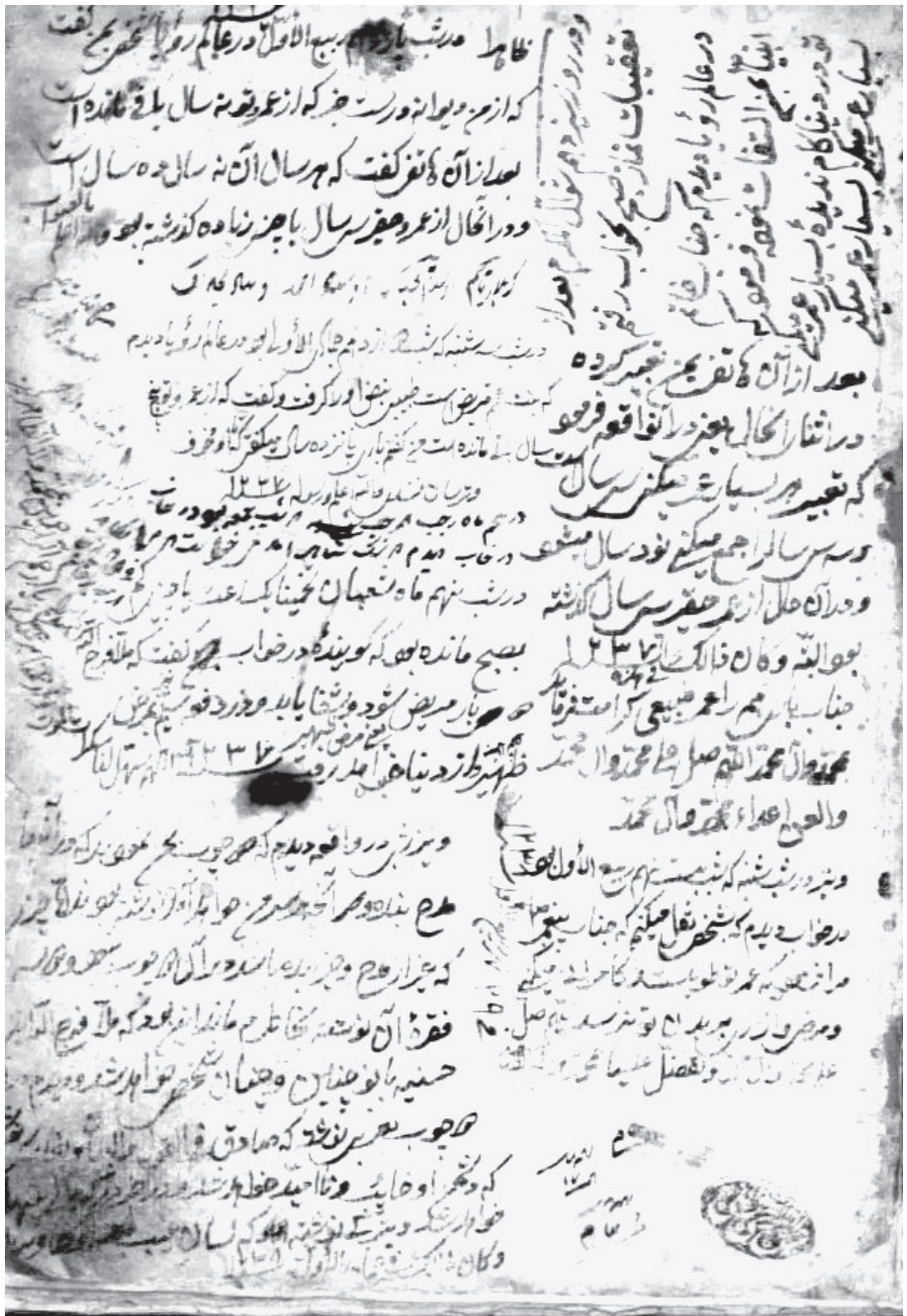
در شب سه شنبه که شب دوازدهم جمادی الاولی بود، در عالم رؤیا دیدم که بنت عمم مریض است. طبیعی نبض او را گرفت و گفت: از عمر تو پنج سال باقی مانده است. من گفتم: باری پانزده سال می‌گفتی که تا او مخوف و ترسان نشدی. والله اعلم و رسوله سنه ۱۲۳۷.

در پنجم ماه رجب المرجب که شب جمعه بود، در خواب دیدم که سگ سیاهی آمد. می‌خواست که مرا ... فی الحال از جا برخاستم.

در شب نهم ماه شعبان تخمیناً یک ساعت یا چیزی کم به صبح مانده بود که گوینده‌ای در خواب گفت که ملافرج الله دوبار مریض شود و شفا یابد و در دفعه سوم نیز به مرض ظهیر مبتلا شود و از دنیا خواهد رفت. سنه ۱۲۳۷. اللهم سهّل لنا سكرات الموت و ارحمنا برحمتك یا ارحم الراحمین بمحمد و آله الطاهرین.

و نیز شبی در واقعه دیدم که دو چوب به من نمودند که در آن دو، مدح بنده و آنچه بر سر من خواهد آمد نوشته بودند، اما چیزی که غیر از مدح و خیر بنده باشد، در آن دو چوب نبود و دو سه فقره آن نوشته به خاطرماند این بود که ملافرج الله ابن حسنیه بانو چنین و چنان شخصی خواهد شد و دیدم





در آن دو چوب به عربی نوشته که صادق فی القول و البیان و به فارسی نوشته که دشمن او خائف و ناامید خواهد شد و در آخر در ... خواهد شد و به ترکی نوشته و ... لسان غیب ... و کان ذالک فی

جمادی الاول سنه ۱۲۳۸.

سالی در ماه محرم چیزی به دست حقیر نیامد. در روز جمعه در مسجد قوه کلیک مرثیه خواندم و از برای مطلبی دعا کردم. همان شب که شب شنبه باشد، حضرت امام حسین (علیه السلام) را در خواب دیدم که به من یک آبی کرم نموده بداد و گوینده ای در آن دم به من منت نهاده گفت که حضرت به هیچ کس از مرثیه خوانان گذشته این آب را نداده بود که به تو داد. قد آری ذلک فی جمادی الاولی سنه ۱۲۳۹.

و نیز در همان ماه یا در جمادی الاخر و در همان سال، شبی در خواب دیدم که شخصی به پیش من در اثنای راه آمده با بشاشت گفت: ملافرج الله، تو در اینجا چه می کنی که من تو را در کربلا در روضه حضرت امام حسین (علیه السلام) دیدم که حضرت در روضه خود بود، یعنی به روضه خود توجه نموده بود و تو را کمر بسته ساخت. قد آری ذلک فی جمادی الاولی سنه ۱۲۳۹.

## تجربه همکاری و همراهی روحانیت با فتحعلی شاه قاجار

داستان حضور روحانیت در کنار حکومت ها و به صورت رسمی از دوره صفوی آغاز شد. این همراهی از زمان کرکی (م ۹۴۰) جدی شد و در تمام حکومت دویست و بیست و نهمین ساله صفوی (تا سال ۱۱۳۵) با شدت و ضعف ادامه داشت. ممکن است کسانی از گفتن اینکه علمای بزرگ شیعه با شاهان صفوی همراهی می کردند، خوششان نیاید یا بخواهند توجیهاتی ارائه دهند که اشکالی هم ندارد، اما این یک واقعیت عینی است که تاریخ این دوره گواه آن است.

با سقوط دولت صفوی توسط افغانه قندهاری و طبعاً سنی همکاری علما با دولت جدید که عمرش فقط هفت سال طول کشید، قطع شد و نه تنها قطع که بسیاری از موقوفات از بین رفت؛ موقوفاتی که ممر درآمد علما و مدارس دینی بود. علما در این دوره وضع بسیار بدی داشتند و کسان زیادی از اصفهان به شهرهای دیگر و چه بسا عتبات رفتند.

وقتی نادرشاه دولت اشرف افغان را در سال ۱۱۴۲ در زرقان فارس به طور کامل از بین برد، به دلایل نظامی و نیز فکری، تمایل زیادی به همکاری با علما نداشت. البته برای ایجاد اتحاد میان سنی و شیعه از شماری از علما استفاده کرد. در این زمینه کسانی از علما هم همراهی کردند و برخی هم کشته شدند.

نادر در سال ۱۱۶۰ کشته شد و آن وقت بود که باز ایران ضعیف شد، اما پس از مدتی بار دیگر با قدرت کریم خان زند تا حدی احیا شد. علما بیشتر در عتبات بودند و فعالیت کمی در ایران داشتند. در این زمینه تجربه مهمی از همکاری میان علما و دولت زندیه نداریم؛ گو اینکه شماری از علما در شهرها عنوان شیخ الاسلامی و قاضی داشتند.

با روی کار آمدن قاجار البته با گذر از مرحله نخست زمان آقامحمدخان که دولت قاجاری را تأسیس کرد، اما به حکومت داری نرسید و در سال ۱۲۱۱ کشته شد، عصر جدیدی در همکاری آغاز می شود. عمده این همکاری در دوره برادرزاده او فتحعلی شاه است که به جای وی به سلطنت رسید.

دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار از سال ۱۲۱۱ تا ۱۲۵۰ یک دوره چهل ساله است که از بسیاری جهات شبیه دوره صفوی است؛ یک دوره کاملاً مذهبی و استوار بر دو ستون سلطنت و دین. علمای برجسته و مراجع در ایران و عراق به حمایت از دولت برخاستند، به خصوص در دوره ای که او مشغول نبرد با روس ها بود. مسائل مربوط به رابطه علما و فتحعلی شاه بسیار زیاد است و یک تاریخ مفصل می خواهد؛ چنان که درباره آن حرف و حدیث فراوان است. به نظر بسیاری از منابع آن هنوز چاپ هم نشده است.

فتحعلی شاه از نظر دینی و مذهبی شبیه به شاه سلطان حسین بود. هر چند احتمالاً از نظر سیاسی، با تجربه تر و آدم متفاوتی بود. بماند که همه اهل حرم سرا بودند. این زمان، زمان ظهور مراجع بزرگ اصولی بود. با این حال به طور کلی روحانیون از اخباری و اصولی با یکدیگر درگیر بودند و فتحعلی شاه باید توافقی میان آنها برقرار می کرد. به طور کلی آنها دادوستد خوبی با فتحعلی شاه داشتند.

در این دوره علما مردم را به حمایت از شاه فرامی خواندند و در این باره موضع رسمی داشتند. فتحعلی شاه هم با آنان سخت مهربان بود و به علاقه و میل آنها در ترویج دینداری اقدام می کرد. دوره فتحعلی شاه از نظر همکاری علما با سلطنت، یک دوره بسیار ممتاز در تمام دوره قاجار است.

در دوره فتحعلی شاه ادبیات علما در رابطه با همکاری با دولت ها که از زمان نادر قدری تغییر کرده بود، دوباره نیرومند شد. در کتاب های زیادی از فتحعلی شاه دفاع و حمایت شد. دانستن این مطالب برای تاریخ روحانیت بسیار مهم است. ادبیاتی که رواج یافت و بنیادش از دوره صفوی بود، در درون جامعه روحانیت به طور کامل نهادینه شد.

این روزها نسخه ای از اصول العقاید الدینیه محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی طهرانی را که در اصفهان بوده دیدم. در مقدمه از فتحعلی شاه و عصر او ستایش زیادی کرده است. وی از علمای درجه اول نیست، اما آثار متعددی از او بر جای مانده است.

او در این رساله از اسلام، پیامبر (ص) و امامان (ع) شروع کرده و از ستایش کسانی در روایات یاد می کند که با اینکه زمان آن حضرت را درک نکرده اند، به دین وفادار مانده اند. سپس شاکر است که خداوند «ما را در عصری قرار داده که اسلام ظاهر است و تقیه از برای ما نیست و این نعمت در عصر هیچ یک از ائمه (ع) نیز اتفاق نیفتاده است».

آن گاه از «پادشاه والاجاه و وزراء و ارکان دولت و عساکر» یاد می کند که «تمامی از شیعیان و محبان و

اهل ایمان می باشند». سپس می نویسد: «لله الحمد در این عصر پادشاه والا گهر و شاهنشاه بلند اختر، شاه جم جاه ... عدل گستر رواج دهنده مذهب اثناعشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر، غلام با اخلاص امیرالمؤمنین حیدر» بر ما حکومت می کند. سپس از او با القاب فراوان دیگر یاد کرده و گفته: «از طلعت نیکویش آثار تشیع ظاهر» شده است.

شریعتمدار استرآبادی، فتحعلی شاه را «مروج شریعت نبوی و حافظ ممالک مرتضوی» می داند. تعبیر «ممالک مرتضوی» از نظر سیاسی و در ادبیات سیاسی روحانیت مهم است.

وی بالاخره پس از سه صفحه القاب نام فتحعلی شاه، درباره موقعیت علما در دوره فتحعلی شاه می نویسد که در این دوره: «علمای اختیار که هر یک هادی خلق بودند و می باشند، رواج شریعت را می دهند، چنان چه قریب هفتاد نفر از مجتهدین را در این دولت احقر عباد بشرف ملاقات ایشان مشرف شدم و اسامی شریف ایشان در کتاب لب لباب مفصلاً مرقوم داشته ام». بنده کتاب لب لباب ایشان را ندیده ام. اگر باشد، باید کتاب جالبی باشد.

آن‌گاه درباره آثار بابرکت وجود فتحعلی شاه که حتی از روزگار ائمه (ع) هم بهتر است، می گوید که «معرفت خالق و عبادات و کثرت زیارت در این دولت زیاده از ایام سلاطین سابق است؛ و الحق در ایام ائمه طاهریں (علیهم السلام) اتفاق نیفتاده بود که پادشاهی با صدهزار عساکر شیعه باشند و ولایات با این وسعت از محبان و موالیان اهل بیت باشند و الا [اگر آن بزرگواران بودند] آن بزرگواران بسیار از پادشاه و عساکر ایشان مسرور می شدند و معین ایشان می شدند هم چنان که معین علی بن یقظین بودند که وزیر مخالفان بود». این توجیه جالبی در لزوم حمایت علما از سلطنت قاجاری است.

آن‌گاه می نویسد: باید شاکر باشیم که «پادشاه کافر مخالفی» بر ما حاکم نشده که «عساکر و اتباع او بر ما مسلط باشند» که در آن صورت «لذت دین و طریقه شریعت خیر المرسلین و زیارات و تعزیه ها و سیره ائمه طاهریں صلوات الله علیهم اجمعین را از ما منع می کردند و به اندک وقتی کفر عالم را می گرفت. پس همین احسان را نیز از خالق عالم دانسته، شکر احسان آن را به جا آورده تمنا نماییم که این دولت را باقی بدارد و پادشاه و الاجاه ما را آنا فنا بر همه اخلاق حسنه او بیفزاید و جمیع اخلاق ذمیمه و آفات را از وجود عزیزش دفع فرماید».

وی در ادامه از جایگاه و شأن پادشاهان در احادیث یاد می کند و می گوید: «احادیث در شأن پادشاهان بسیار است، [و] این رساله گنجایش ذکر آن را ندارد». امری که سبب می شود تا «اعزّه و اعیان و اکابر شیعیان، باید زیاده از رعایا از روی اخلاص به خدمات سلطانی اقدام نمایند و رعایا نیز شب و روز به دعای بقا و اصلاح پادشاه و الاجاه اسلام بپردازند».

در مقابل این دعا، او چه چیز از پادشاه می خواهد؟ او در عوض از پادشاه می خواهد زمینه فراهم

کند تا «امری از مصدر حکمرانی صادر گردد که به جمیع ممالک محروسه ارقام همایون مرقوم شود که به هر طایفه و اضافی و بلوک و بلده، معلمی معین شود که خلق را به اصول دین و فروع دین تعلیم نمایند». این خواسته علماست، رواج دینداری و در ازای آن، علما حمایت خود را از پادشاه و دعای فراوان برای وی دریغ نخواهند کرد.

به علاوه پادشاه زمینه را چنان فراهم کند که «نماز جماعت که اعظم عبادات است در هر محله و مسجدی بنا شود که خلق حکما به نماز جماعت و موعظه و مساجد حاضر باشند و از اصول و فروع دین مستغنی گردند و دین و آیین و شریعت نبوی رواج بگیرد». در این صورت است که علمای کرام و مقدسین تمامی بر دعای دوام دولت و مزید عدالت بیشتر از پیش تر مشغول خواهند گردید و مخالفان نیز به این طریق اسلام را رونق و رواجی که دیدند، زهره ایشان از سطوت و صولت پادشاه اسلام گذاخته خواهد شد». طبعاً نصرت و فتح و پیروزی نصیب پادشاه خواهد شد.

مهم اینجاست که پادشاه و الاجاه که از لذت «کثرت اولاد» برخوردار است و «ما شاء الله» زیاد از دو بیست شاهزاده از صلب شهنشاه بوجود آمده»، از لذت وجود امنیت هم برخوردار خواهد بود؛ امنیتی که سبب شده است در سال تعداد اندکی تنها از قطاع الطريق اعدام شوند. به علاوه از قراری که مفهوم شده، در عبادات امام رمضان المبارک و تعزیه سیدالشهداء در حرمسرای شاهنشاه، اساسی برپاست که کم سلطانی این توفیق را درک نموده».

صفحه‌ای از نسخه خطی استفاده شده را پایین ملاحظه فرمایید.



## اشعاری درباره راه حج

دفترچه‌ای از اشعار هجو به نام هاشم یا شیخ ابوهاشم هست که اغلب اشعار آن هجویات است و گه‌گاه تعابیر زشتی هم دارد. در میان این دفترچه چند ده صفحه‌ای اشعاری درباره سفر حج مؤلف هست که خطاب به بردارش با نام ابوتراب سروده و بخشی از مشکلاتش را با شتردار یا جمال بیان کرده است. نام این جمال، محمد گنجی بوده است و چنان‌که می‌گوید، او را بسیار اذیت کرده است. وقتی به جده رسیده‌اند، به خانه سید موسی نامی وارد شده و تلاش کرده است تا انتقامش را از این محمد گنجی بگیرد، اما کارشان به مصالحه کشیده و با گرفتن مقداری آجیل میانشان اصلاح شده است. در ادامه اشعاری درباره سختی راه دریا دارد که برای شناخت دشواری‌های راه حج بی‌فایده نیست. اینکه این ابوهاشم کیست، اطلاعی نداریم، اما او خودش را تحویل گرفته و اعیان‌زاده دانسته است. اگر شوخی نکرده باشد، لابد از یکی از خاندان‌های روحانی یا اعیان آن وقت بوده است. این چند صفحه را که در فریم‌های ۲۹ تا ۳۲ آمده است، در اینجا می‌آورم و هدف از آن در اختیار گذاشتن اشاراتی است که در این اشعار درباره راه حج دارد. پیشاپیش از به کار بردن برخی از کلمات ناهنجار عذرخواهم. نسخه این دیوان به شماره ۶۴۹۵ در کتابخانه دانشگاه تهران است.

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| در تعریف نمودن با برادر خود | از دست جور و جفای شخص جمال     |
| ای اخ عالیجناب شوخ و شنگ    | مستمع شو تا شوی مست و ملنگ     |
| چند شعری گویم از اشعار خود  | شعرهای خوب و مرغوب و قشنگ      |
| آن چنان شعری که گر سعدی بدی | گفتی این شعر است و شعر من جفنگ |
| آن چنان شعری که گوش مستمع   | می‌شود از استماع او دبنگ       |
| چیست آن اشعار! اسمع یا اخا  | کاتها من نقلی اما نقل جنگ      |
| چیست آن جنگ و کجا شد اتفاق  | گویمت تا سوزمت قلب چه سنگ      |
| فی سبیل حج فتادم اتفاق      | با یکی مرد خبیث غله دنگ        |
| بد محمد نامش و گنجی لقب     | کافر و بیدین ز اهل چرس و بنگ   |
| کرده بد آن سنگ مکفای انا    | یأخذ از من پول ایض چنگ‌چنگ     |
| داده بودم آن شقی واحد بعیر  | لاغر و زرد و ضعیف و کور و لنگ  |

بود یا اخ فی الحقیقه لامجاز  
 نه لجامش در دهن نه رانکی  
 نه بپایش نعل و نه زینش به پشت  
 راکب آن اشترم او کرده بود  
 من اقل هر دم ورا: یا صاحبی  
 قال لی: مجروح شد پشت شتر  
 آن خبیث از لج شتر میراند تند  
 گفتمش با من سخن گویی چنین  
 تو نمی دانی مگر ای کوردل  
 از نهیب من نهان در کوهسار  
 در ته دریا هراسان از من است  
 کنت ابن الشیخ عالم بو مفید  
 باشدم اخ بوتراب سرفراز  
 گفت: بس کن قصه کم خوان ای ريقو  
 یا اخوا ترسیدم از وی آن چنان  
 سرورا! ریدم به تنبان آن چنان  
 یا اخافی کل منزل آن شقی  
 الغرض بر من ستمها می نمود  
 در باب داخل شدن در جده گوید:  
 چون ز فیض کردگار بی شریک  
 شد برادر داخل جده اخیک

خلق جدّه آمدندم پیشواز  
 من به بیت سید موسی مثل شاه  
 خلق جدّه شادمان از مقدمم  
 یادم آمد آنچه یفعل با انا  
 قلت با خود لو وجدتّه انا  
 کز به چنگم می فتادی آن زمان  
 ناگهان دیدم که جمعی آمدند  
 محمد گنجی میان آن گروه  
 دیدم او را چون انا قلت له  
 تا سرت را برکنم عصفوروار  
 گفت: شیخا بگذر از جرم انا  
 صلح کن شیخ المشایخ با انا  
 چون قسم داد او مرا قلت له  
 صلح با آجیل امشب می کنم  
 از پلو مملو نمایی مجمعه هم  
 پس قبول صلح با آجیل شد  
 روز صلح ما پلنگ آسمان  
 شیخ ابوهاشم مروت می کند  
 خطاب به برادر خود کرده فرماید: [بازگشت از راه دریا]  
 ای برادر بشنو احوال منک  
 داستان جانگدازم را معک  
 هم اکابر هم اعظام هم ملیک  
 رفتم و تکیه نمودم بر اریک  
 در غم و اندوه من بودم ولیک  
 محمد گنجی ز افعال رکیک  
 سرزتن می کندمش من چون بجیک  
 م ... ش را پاره می کردم به ... یک  
 جمله چون گنجشک اندر جیک جیک  
 بود چون گندم برشته در چریک  
 گر نمی ترسی بیایا ملعون نزدیک  
 پاره سازم ماء تحت را بریک<sup>۲</sup>  
 حرمت ریش اخک و قبر اییک  
 جان زوج و ام هم بنت و اییک  
 صاحب شطرنج و خشت و قاب و چیک  
 با تو با شرطی که باشد خوب و نیک  
 به رویش تخم کبک و تخم ویک  
 در میان عبد و مملوک و ملیک  
 گفت با شیطان که خون دل بمیک  
 صلح با ادنی رعیت می کند  
 داستان جانگدازم را معک

۲. در حاشیه: ریک در اینجا مقلوب می شود.

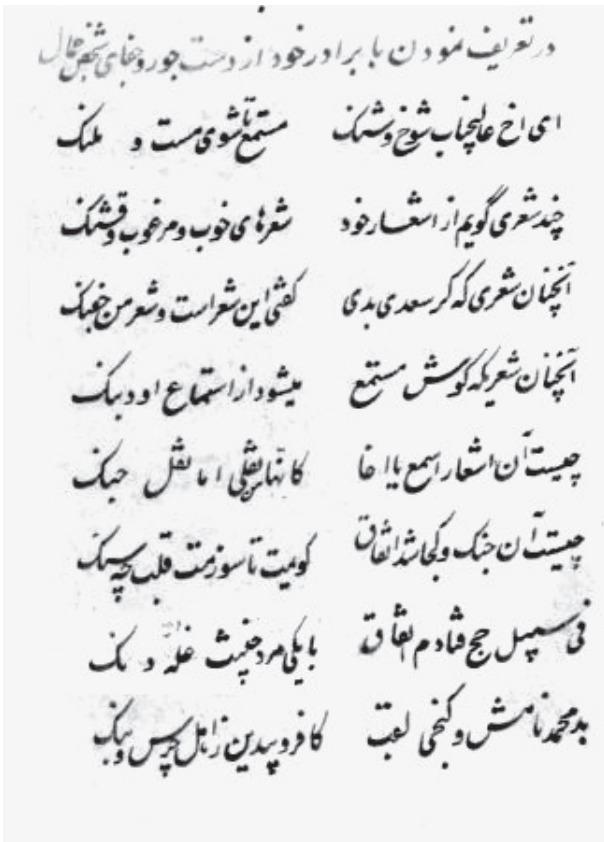


|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| چون ز مکه بازگشتم یا اخوا    | روی دریا برنشستم چون سمک   |
| هر زمان دردی به دردم می فزود | این سپهر واژگون یعنی فلک   |
| از جفای چار موج مختلف        | فی التلاطم رأس من گل پرپرک |
| لحم ماهی اکل من فی البحر بود | کان استنجاه من ماء النمک   |
| بس که خوردم تمرهای بادآلو    | تیر می دادم به صوت نی لبک  |
| بس که خوردم آب تمر اندر جهاز | داشت ماتحتم دمامم ترترک    |
| هر کسی را جای خود بشناختم    | قلب هر کس را زدم من بر محک |
| ناخدای بی خدای سگ پدر        | دمبدم می چید از بهرم کلک   |
| هرزه ها از جاشوهای کون مشور  | می شنیدم با مع چوب و کتک   |
| هر زمان درویش حسین ریشم گرفت | حاجی کاظمخان همی کردش کمک  |
| رو حدیث دیگری انشا نما       | سزی از اسرار خود افشا نما  |

گفتگو کردن با برادر خود از بابت روی دریا و صدمات

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| ای برادر بشنو احوال اخوک        | زانکه باشد یادگاری از ابوک      |
| گریه کن بر حال و بر احوال او    | شال در گردن فکن صورت چروک       |
| کن شب و روز از ره مهر و وفا     | ای برادر بر برادر لوک لوک       |
| اذ وردت فی ابوشهر الحجاز        | با اننا یفعل فلک هذا السلوک     |
| روزی از بهر تماشا از قضا        | یا ا خا رفتم بسوی چار سوک       |
| با وجود صدمه دریا که بود        | جسمم اندر لاغری مانند دوک       |
| آن یکی می گفت که این نره خر است | آن یکی می گفت خرس است یا که خوک |
| با خدا گفتم خدایا کی رواست      | این سخن ها از رعایا با ملوک     |
| پس خرامان جانب بحر آمدم         | تا دماغم تر شود هم کیف کوک      |

هر کجا کردم نظر جز گه نبود / چون کریچه بعضی و بعضی کروک  
 فضله‌ها می‌بود مانند حصین / ... ده‌ها می‌بود همقد کلوک  
 ای برادر بر سر و ریشیت قسم / چون که گشته استخوان‌هایم چو پوک  
 پس زبان وارونه با خود گفتمی / مکه رفتی بهر چه ای ریک بنوک<sup>۳</sup>  
 بگذر از این داستان جان‌گداز / قصه دیگر بیار ای سرفراز



### ایضاً خطاب به برادر

بوترا بارو به کنجی کن تو مگ / زین مصیبت دست غم بر سر بئگ  
 گریه بر بوهاشم مسکین نما / ریز بر رخ اشکها گلگون و لگ

۳. در حاشیه: ریک مقلوب می‌شود نوک هم بشرح ایضاً.

جامه صبر از تن طاقت بدر  
عزم کردم چون ز بندر سوی شهر  
ناسپاس و بی‌نماز و بدزبان  
اشتری که داده بودم آن شقی  
بود پالانش برادر مندرس  
شد دهانم بس که کردم پنج پنج  
لونزلت یا اخامن اشتری  
از لجم اشتر همی می‌راند تند  
پس دویدم همچو سگ در قافله  
یادم آمد ای برادر آن زمان  
من که قلیانم بُد آلا بلور  
الغرض می‌زد مکاری لعین  
کوشد از این قصه و از غم بی‌ک  
شد دوچارم یک مکاری دُب و رُک  
هرزه هر لحظه مرا می‌گفت رک  
ره نمی‌رفت ای برادر جز به سُک  
داشت آن پالان شش قد چُلک<sup>۴</sup>  
خشک‌تر از مقعد مرغ و کُرک  
تا سرم گرد سرت سازم سبک  
چند فرسخ می‌دویدم من بُلک  
پشت پای نازنینم شد تُنک  
مسجد نوباشبستان خُنک  
آرزویم بود بر قلیان پُک  
بردل هاشم دمادم نیش و نُک